



گزارشی از دیدار مردم تبریز با رهبر انقلاب

سال هاست که مردم غیور آذربایجان در آستانه سالگرد قیام 29 بهمن 1356 مردم تبریز خود را به هر شکل ممکن به محضر رهبر معظم انقلاب می‌رسانند تا بار دیگر با آرمان های انقلاب اسلامی و شهداء پیمان بندند و به جهانیان ثابت کنند که تا خون در بدن دارند از ولی فقیه حمایت کرده و نخواهند گذاشت که استکبار جهانی به اهداف منحوس خود در ایران اسلامی دست یابد.

گزارشی از دیدار مردم تبریز با رهبر انقلاب / آرام دل ایران "آقا" سنه قربان

سال هاست که مردم غیور آذربایجان در آستانه سالگرد قیام 29 بهمن 1356 مردم تبریز خود را به هر شکل ممکن به محضر رهبر معظم انقلاب می‌رسانند تا بار دیگر با آرمان های انقلاب اسلامی و شهداء پیمان بندند و به جهانیان ثابت کنند که تا خون در بدن دارند از ولی فقیه حمایت کرده و نخواهند گذاشت که استکبار جهانی به اهداف منحوس خود در ایران اسلامی دست یابد.

به گزارش خبرنگار مهر ، 27 بهمن ساعت 20 شب نیز مثل سال گذشته وضو گرفته و نماز شکر خوانده و برای سفر به تهران آماده می‌شوم. در اتوبوس از همه سن و سالی برای دیدار رهبر خویش حضور دارند. پسر نوجوانی را می‌بینم که وقتی نام "آقا" را می‌شنود شروع به گریه می‌کند، کنارش می‌نشینم و سر صحبت را با او باز می‌کنم و علت گریه کردنش را می‌پرسم. پسر نوجوان که اسمش محمد است در حالی که قطرات اشک از چشمانش سرازیر می‌شود می‌گوید: از وقتی که نگاهم به متن این پارچه سبز رنگ نصب شده به اتوبوس افتاد حالم عوض شده و خوشحالم که من نیز امروز جزء عاشقان دیدار رهبری هستم. قبل از اینکه به این مکان بیایم در نظر خودم می‌گفتم خدایا با این مشکلات مردم، اگر استقبال از این دیدار، پرشورتر از سال های قبل نباشد چه خواهد شد؟ تا اینکه وقتی همه مردم و التماس آن‌ها به مسئولین در دقایق آخر که #171؛ ما رو هم ببرید» را دیدم ناخودآگاه گریه ام گرفت.

از او پرسیدم سال قبل نیز برای دیدار "آقا" رفته بودی که گفت: بار اولم است که خدا توفیق داده است تا مولایم را از نزدیک ببینم و از خدا می‌خواهم که سایه رهبر معظم انقلاب را بر سرمان برای همیشه مستدام نگه دارد و در سال های آتی نیز به من توفیق دیدار را مرحمت کند.

می‌گویم: محمد توجه کاره ای؟ می‌گوید که من کتابفروش هستم و هر بار سخنان "آقا" را می‌شنوم بر مهرم نسبت به مولایم زیاد می‌شود.

بعد از اینکه اتوبوس‌ها به راه افتادند مسئول اتوبوس گفت: آیت الکرسی بخوانید و اگر می‌توانید صدقه بدهید که انشالله سفر بی‌خطری داشته باشیم.

آذربایجان جانبا ز خامنه ای دن آیریلماز

در راه همه شور و شفع خاصی دارند و با اینکه شب شده هیچ کس نمی‌خوابد. از شانس خوب ما ، یکی از قاریان ممتاز کشوری در اتوبوس ماست. از او خواهش می‌کنم تا دل‌های ما را با تلاوتی چند از کلام مجید منور کند و او هم شروع به تلاوت می‌کند.

بعد از اینکه قرائت قرآن را تمام کرد از او تشکر می‌کنم و بنا به اقتضای شغلی ام با او نیز سر صحبت را باز کرده و از انگیزه اش برای حضور در این سفر می‌پرسم.

ابراهیم می‌گوید: سال هاست که خداوند به من توفیق داده است که در این سفر معنوی شرکت کنم و انشالله اگر عمری باشد و خداوند توفیق دهد سعی می‌کنم که در سال های بعد نیز حتماً در این سفر حضور داشته باشم و به امام و پیشوایم بگویم: #171؛ آذربایجان جانبا ز ؛ خامنه ای دن آیریلماز».

وی می‌گوید پدر پیری دارم که به من توصیه کرده سلامش را به "آقا" برسانم. من هم دست نوشته ای حاضر کرده ام که به دست رهبر انقلاب خواهم داد و از او خواهم خواست که بداند ما تا آخرین لحظه زندگی مان قدرش را می‌دانیم و تنهائش نخواهیم گذاشت و به مسئولین تذکر دهد که برای حل مشکلات اقتصادی مردم قدر شناس ایران اسلامی تلاش بیشتری کنند.

صدای اذان انتظار که در داخل اتوبوس گذاشته اند جمعیت را آرام آرام از خواب بیدار می‌کند. به تهران رسیده ایم. چپ و راست خیابان‌ها مملو از اتوبوس‌هایی است که برای تجدید میثاق مردم آذربایجان شرقی در کنار خیابان نگه داشته اند. بعد از خواندن نماز صبح در مسجد و صرف اندکی صبحانه در صف می‌ایستیم تا وارد حسینیه امام خمینی(ره) شویم. بالاخره پس از گذشتن از بازرسی های وارد حسینیه می‌شویم. شوق دیدار و شفع مردم غیر قابل وصف است.

هر لحظه بر ازدحام حاضرین افزوده می‌شود و کم کم صبرها لبریز می‌شوند؛ لحظه دیدار نزدیک است و قلب حاضرین خود به خود بر تعداد طپشش افزوده می‌شود.

وقتی اعلام کردند که "آقا" تشریف آوردند مثل اینکه روز محشر شده و اشک همه از شوق دیدار از گونه هایشان سراریز شد و همه شعار زیبای #171؛ این همه لشکر آمده به عشق رهبر آمده» را فریاد می‌زدند و نهیبی بزرگتر نیز به دشمنان میدادند.

انبوه جمعیت شعر زیبایی را زمزمه می‌کردند و می‌گفتند:

در محضر جانانیم، دل را طرب افتاده

ما بر سر پیمانیم، جان بر کف و آماده

آرام دل ایران ، آقا سنه قربان...

گزارش: اسد بابایی